

نگاهی به

فراز و فرود شورای ملی مقاومت (۲)

اشاره: می‌گویند "شورا" جوهر دموکراسی است و برای برون رفت از هر تضادی باید به آن متوسل شد. دغدغه ما ایرانی‌ها این است که چرا شوراها، تشکل‌ها و احزاب ما هر کدام بعد از رونق اولیه خیلی زود به رکود و کدورت و انحلال کشیده می‌شوند، پایان خوبی ندارند و اثر نامطلوبی در ذهن مردم از خود به جا می‌گذارند؟ ما شوراهای متفاوتی داشته‌ایم، چه در درون جمهوری اسلامی - نظیر شورای شهر - و چه در بخش اپوزیسیون بعضاً برانداز؛ اما در عمل دیده‌ایم که نه تنها این شوراها عملکرد و بیلان مشخص و مثبتی نداشته‌اند، بلکه منفی هم عمل کرده‌اند. واقعاً اگر "شورا" تنها راه خروج از بن بست به حساب می‌آید، خود اگر به بن بست برسد تکلیف چیست؟ چرا شوراها خود به بن بست رسیده‌اند؟ به خاطر اصول غلط؟ یا استراتژی غلط؟ و یا هزمونی طلبی اعضا و رهبران و نشناختن درست شرایط و ارزیابی غلط از شرایط؟

در اینجا برآنیم به ارزیابی "شورای ملی مقاومت" بپردازیم. "شورای ملی مقاومت" با بنیانگذاری ابوالحسن بنی‌صدر و مسعود رجوی پا گرفت و در همان ابتدا احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف به این شورا پیوستند؛ نظیر حزب دموکرات کردستان به رهبری عبدالرحمن قاسملو و کسانی چون بابک امیرخسروی، دکتر منصور بیات‌زاده، دکتر محمد برقی، رضا چرندابی، دکتر علی اصغر حاج‌سیدجوادی، بهروز حقی، مهدی خانیاباته‌رانی، مهدی خوشحال، مهندس پرویز دستمالچی، دکتر علی راسخ افشار، محمود راسخ، کامبیز روستا، هادی شمس حائری، احسان شریعتی، مهندس منوچهر صالحی، دکتر منصور فرهنگ، دکتر حسین لاجوردی، دکتر حسن ماسالی، داریوش مجلسی، دکتر مهدی ممکن، دکتر علیرضا نوری‌زاده و بهمن نیرومند... اعضای این شورا مدعی بودند که سرآمد جامعه، مترقی و انقلابی‌اند و رژیم جمهوری اسلامی عقب‌مانده، مرتجع و یا مستبد دینی و حتی فاشیست است.

در همین راستا به کتابی برخوردیم به نام "فراز و فرود شورای ملی مقاومت" که توسط "انجمن ایران پیوند" مستقر در هلند در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است. در این کتاب سعی شده است که با یک کار نسبتاً علمی، به ارزیابی و نقد و بررسی "شورای ملی مقاومت" پرداخته شود. اساس "شورای ملی مقاومت" با این جمع‌بندی شکل گرفت که دکتر بنی‌صدر بعد از برکناری از ریاست جمهوری و مخفی شدن به این نتیجه رسید که اگر مردم ایران در انتخابات ریاست جمهوری (رجایی) شرکت چشمگیر داشته باشند، از مخفی گاه بیرون می‌آید و زندگی علنی خود را شروع می‌کند و اگر شرکت در انتخابات چشمگیر نبود، خود را رئیس جمهور قانونی مملکت دانسته و باید راه مهاجرت و تبعید را انتخاب کند. بنی‌صدر در کتاب

خاطراتش - درس تجربه ص ۳۴۵ و ۳۴۶ - در این باره می‌نویسد: "... وقتی که تصمیم گرفتیم به خارج بیاییم، آقای مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم، او در آنجا گفت، می‌خواهیم قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری - که ۴۰ روز بعد انجام می‌شد - خارج شویم. من گفتم نه، اول باید ببینیم مردم ایران در این انتخابات ریاست جمهوری چگونه عمل می‌کنند. اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها و رأی دادند، معنایش این است که این کودتا را تأیید کرده‌اند. بنابراین، من دیگر تکلیفی ندارم و از مخفی گاه بیرون خواهم آمد و یک اعلامیه خواهم داد که مردم ایران! شما با رفتن به پای صندوق‌ها و دادن رأی خود، این کودتا را تأیید کردید. کشور مال شماست... چون انتخاب شما، این طور شده است، من هم انتخاب شما را می‌پذیرم. آقای رجوی گفت: "اکثرهم لایمقلون" قرآن میگه اکثر مردم عقل ندارند. شما می‌گید اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها، خوب، می‌رن، آخوندها بهشون می‌گن بروید پای صندوق‌ها، اینها هم می‌روند پای صندوق‌ها."

گفتم: "اولاً، شما قرآن را نخوانده‌اید... قرآن درباره کفار می‌گوید و نه به مردم مسلمان ایران. قرآن می‌گوید با کفار رفتار خشن نداشته باشید، چون از روی نادانی کافرند. نگفته است به این که مردم رأی ندادند. دوم این که موقعیتی که من دارم از همین مردم دارم و آنها به من رأی دادند و اگر رأی آنها نبود، من ریاست جمهوری ندارم. یک آدمی هستم مثل بقیه. سوم این که شما اشتباه می‌کنید و کاملاً مطمئنم که مردم نمی‌روند و در این انتخابات شرکت نمی‌کنند. اگر مردم شرکت نکردند، من هم به عنوان رئیس جمهور وظیفه دارم تا از ایران خارج شوم و آن کارهایی که قبلاً گفتیم باید بکنیم و از سوی این ملت."

"وقتی انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد، در وزارت کشور که مسئولیت اجرای انتخابات را به عهده داشت، چندتن از دوستان ما که آنجا بودند و رژیم هم نمی‌دانست، به ما خبر دادند در سراسر کشور فقط دومیلیون و هفتصد هزار نفر در انتخابات شرکت کردند و رأی دادند. یعنی در واقع، به این شکل آن انتخابات را به طور خودجوش تحریم کردند، بدین ترتیب، مردم موضع خودشان را ابراز کردند و..."

می‌بینیم که چه طور بنی‌صدر با ارزیابی نادرست، خود را رئیس جمهور قانونی می‌نامد، راه مهاجرت در پیش می‌گیرد و به کمک مسعود رجوی شورای ملی مقاومت را براساس یک آمار سراب‌گونه، تشکیل داده، خود را رئیس جمهور قانونی می‌نامد و مسعود رجوی را به سمت نخست‌وزیری خود در این شورا منصوب می‌کند. تاریخ تأسیس شورای ملی مقاومت ۳۰ تیر ۱۳۶۰ است. بررسی کار شورایی که این چنین براساس آمار و ارزیابی

نادرست از جامعه ایران استوار می‌شود، می‌تواند ما را در بررسی و ارزیابی نفس "شورا" کمک کند. با ارزیابی ابعاد ایدئولوژیک، استراتژیک و تشکیلاتی شورای ملی مقاومت، می‌توانیم به ارزیابی دیگر شوراها و تشکلهای آنها و تا حدی به اصول و ضوابط محکم برای برپایی و دوام یک "شورا" پی ببریم.

در کتاب "فراز و فرود شورای ملی مقاومت" با اعضای این شورا و کسانی که با این شورا در ارتباط بوده‌اند مصاحبه شده است. براساس تقسیم‌بندی اجمالی‌ای که نشریه چشم‌انداز ایران انجام داده است، سوالات حول سه محور اساسی دور می‌زند:

۱- انگیزه، ضرورت و دلیل تشکیل شورای ملی مقاومت

۲- عملکرد شورا و نقدهای فیما بین، مشکلات طبیعی ناشی از مشی غلط یا ناشی از خودمحموری‌ها...

۳- سیر جدایی‌ها و افول شورای ملی مقاومت و دلایل آن.

ما برآنیم تا مهم‌ترین بخش از پاسخ‌هایی را که اعضای شورای ملی مقاومت به این پرسش‌ها داده‌اند، در نشریه درج کنیم.

در شماره قبل و در بخش نخست این موضوع، پاسخ مصاحبه‌شوندگان به پرسش نخست یعنی "انگیزه، ضرورت و دلیل تشکیل شورای ملی مقاومت" بررسی شد. در قسمت دوم تلاش کردیم پاسخ به پرسش دوم را تقدیم کنیم، اما از آنجا که تفکیک پاسخ‌های پرسش دوم و سوم ممکن

نبود، تصمیم گرفتیم تا پاسخ‌هایی چند از مصاحبه‌شوندگان به هر دو پرسش دوم و سوم را در این شماره و بقیه‌را ان‌شاء الله در شماره آینده ارائه کنیم. در این شماره نظرات آقایان دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی، دکتر منصور فرهنگ، دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، مهدی خانبابا تهرانی، هادی شمس حائری، احسان شریعی، دکتر مهدی ممکن، بهمن نیرومند، کریم حقی، بابک امیرخسروی و حزب دموکرات کردستان ایران از نظر خوانندگان می‌گذرد:

دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی:

مروری بر احوالات شورای ملی مقاومت و تحولات درونی آن از روزهای آغازین تشکیل آن در پاریس تا امروز خود بهترین دلیل و سند شکست و تلاشی شورا را نشان می‌دهد. یعنی شکست و تلاشی شورای ملی مقاومت دلیلی جز این نداشت که آقای رجوی و همفکران او به جای این که سازمان مجاهدین خلق را وسیله تأسیس و توسعه و استحکام و دوام و پیروزی شورای ملی مقاومت درآورد، این شورا را در مسکنت‌بارترین شکلی که می‌توان برای یک زاینده بی‌هویت و توخالی ترسیم کرد، به وسیله و پوششی برای مخفی کردن خودخواهی‌ها و... تبدیل کرد.

در اینجا از ذکر این واقعیت در دناک هم خودداری نکنیم که آنچه را که در مجموع به نام سازمان مجاهدین خلق نامیده می‌شود (گذشت: از سابقه تاریخی آن در دوران قبل از انقلاب) نیز وسیله و ابزاری در خدمت خودخواهی و انحصارطلبی مطلق رجوی و حلقه محرمیت او نیست.

بنابراین در آغاز تشکیل شورای ملی مقاومت برخی از افراد و سازمان‌هایی که در فشار روزافزون رژیم... به خارج از کشور گریخته

بودند، در روبه‌رو شدن با تنگنای غربت و همچنین امیدوار بودن به تحولات آینده و شکست احتمالی رژیم... در اداره امور کشور و گسترش نارضایتی مردم، به ضرورت همکاری و عضویت در شورای ملی مقاومت تن دادند، و پذیرش این عضویت و همکاری نیز از نظر آنها، صرفاً براساس ساختار واقعی شورایی، یعنی استقلال کامل شورا از هرگونه سازمان و ایدئولوژی و وابستگی بود. کسانی امثال بهمن نیرومند، مهدی خانبابا تهرانی، ناصر پاکدامن، ابوالحسن بنی‌صدر و عبدالرحمن قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان با همه سوابق خود در مبارزات سیاسی دوران شاه در داخل ایران و با سال‌ها فعالیت در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج کشور و با عضویت در سازمان‌های سیاسی، طبعاً به این علت عضویت شورای ملی مقاومت را نپذیرفته بودند که شخصیت و حیثیت و اعتقاد و ایمان خود را وسیله مشروعیت رهبری رجوی و توجیه شیوه‌های خودکامانه رهبری او قرار دهند [بلکه] به این دلیل بود که این آقایان یکی پس از دیگری و با دلایل و عللی که همه آنها سرانجام و به علت اصلی که شیوه انحصارطلبانه رجوی در مقام مسئول شورای ملی مقاومت بود، از این شورا خارج شدند و هریک به صورتی زیر رگبار توپخانه تهمت و ناسزای ماشین دروغ‌بافی و جعلی رهبری سازمان مجاهدین قرار گرفتند.

مسئله دیگری که نباید در زمینه تلاشی شورای ملی مقاومت فراموش کرد، این است که شورای ملی مقاومت [علاوه بر] این که از اساس عاری از خصوصیات و شرایط شورایی بود، حتی در زمان عضویت آقایان نامبرده نیز موفق به جلب افراد و گروه‌های سیاسی دیگر در حلقه شورا نشد و به عبارت دیگر شورای ملی مقاومت به شکلی که تشکیل شد و به صورتی که به مسئولیت رجوی اداره شد، نه "شورا" بود و نه "ملی". با ادعای رجوی بر مبارزه برای تبدیل نظام جمهوری اسلامی... به نظام جمهوری دموکراتیک اسلامی، جنبه "ملی" بودن از شورا نیز از قبل، یعنی بدون رجوع به "مردم" مخدوش شده بود. این که روزگاری استالین در برآورد نفوذ پاپ در مبارزه با یورش نازیسم و سربازان هیتلر، به طعن و طنز گفته بود که پاپ چند لشکر دارد، در واقع حاکی از این بود که اگر او برای قدرت و نفوذ معنوی پاپ اعتباری قائل نبود، اما به لشکرهای خود و اعتبار نفوذ معنوی خود در میان قوم و ملت و ارتش خود اطمینان داشت. اما رهبری مجاهدین - عموماً - و رجوی - خصوصاً - نه دارای قوایی بودند که بتواند به صورت جنگ‌های چریکی، به طور مداوم نیروهای مسلح رژیم... را در صحنه مبارزه داخلی به زانو درآورد، نه دارای آنچنان نفوذی معنوی که بتوانند به عنوان نهاد معتبر مقاومت سیاسی، مورد امید میلیون‌ها مردم زیر ستم... و محافل سیاسی خارجی قرار گیرند...

قبل از همه باید به این واقعیت اشاره کرد که به طور مسلم به جز حزب دموکرات کردستان و سازمان مجاهدین خلق، یک یا دو یا سه سازمان دیگری که در اعلامیه‌های خود شورای ملی مقاومت از آنها نام برده می‌شد، سازمان‌هایی ساختگی بودند که نه دارای تشکیلات بودند و نه دارای نفرت و اعضا. این گونه سازمان‌ها در واقع وجود خارجی نداشتند و فقط به قصد شورایی جلوه دادن هرچه بیشتر... سازمان مجاهدین ایجاد شده بود.

مثلاً همین جبهه دموکراتیک، در دوران پس از انقلاب به ابتکار آقای متین‌دفتری و افراد دیگری نظیر آقای شکرالله پاک‌نژاد، تشکیل شد. اما هرگز نتوانست دو سازمان معتبر آن روزگار را که عبارت بودند از چریک‌های فدایی و مجاهدین جلب کند. در اینجا قصد ما ذکر تاریخچه این جبهه و شیوه عملکرد سیاسی آن، در رویارویی با حوادث و وقایع و یا سازمان‌ها و افراد دیگر نیست. منظور ما فقط این است که بگوییم جبهه دموکراتیک نیز در تنگاتنگ حوادث آن دوران، مجالی برای نهادینه شدن نظری و عملی خود به دست نیامد و اگر همچنان چیزی به این نام وجود دارد، در واقع اسم بی‌مسمایی بیش نیست. به این دلیل که آقای متین‌دفتری پس از عضویت در شورای ملی مقاومت برای این که به جبهه دموکراتیک به عنوان یک سازمان معتبر، هویتی قابل لمس بدهد، در پاریس به تلاشی برای دعوت از افراد سرشناس و حتی تشکیل جلسات عمومی به نیت تجدید حیات جبهه دموکراتیک دست زد که به موفقیتی نایل نشد و نتوانست به خیال خود در برابر وزنه سازمان مجاهدین و حزب دموکرات کردستان در شورای ملی مقاومت وزنه‌ای سیاسی و قابل رقابت برای خود ایجاد کند. به این ترتیب جبهه دموکراتیک نیز نظیر خود شورای ملی مقاومت اسمی بود بی‌مسما و یا قالبی بود بدون محتوا. به این جهت من آقای متین‌دفتری را عضو وابسته به سازمان مجاهدین زیر مسئولیت مستقیم رجوی می‌دانستم. زیرا به عقیده من نه شورای مقاومتی وجود خارجی داشت و نه جبهه دموکراتیکی.

اما این که چرا او نیز در کنار افرادی نظیر آقایان نیرومند و پاکدامن و تهرانی و ماسالی و قاسملو و حزب دموکرات کردستان و بنی‌صدر، شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آنچنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد، مسئله‌ایست که جواب آن به خود او بازمی‌گردد. زیرا برای خود من هم در این زمینه سؤال‌های زیادی وجود دارد. مثلاً این سؤال که:

آیا اصولاً چیزی به نام شورای ملی مقاومت وجود داشت که متین‌دفتری نماینده آن جبهه در شورای ملی مقاومت باشد؟

آیا اصولاً متین‌دفتری شیوه‌های عمل رجوی را در داخل شورای ملی مقاومت و در داخل سازمان مجاهدین که به اصطلاح عضوی از اعضای شورای ملی مقاومت بود تأیید می‌کرد؟ (نظیر ازدواج ایدئولوژیک، تئوری سه‌طلاق، جدایی کودکان از خانواده‌ها، قبول همکاری و کمک عراق، گسیل جوانان عضو سازمان برای درگیری با پاسداران در مرزها و کشتارهای جمعی آنها، تلاش برای ایجاد رابطه با امریکا، منابع درآمدی و مخارج سازمان و شورا و غیره که همه متنوی هفتادمن کاغذ شود).

آیا اصولاً متین‌دفتری شیوه تفکر و مایه فرهنگی و عقلی و روحی و کردار و عملکرد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی رجوی را با مقولات مربوط به آزادی و دموکراسی و تسامح و حرمت و حیثیت شئون انسانی هماهنگ می‌دانست؟

آیا اصولاً متین‌دفتری تصور می‌کرد که ذهن و شعور او در قضاوت نسبت به اعمال رجوی در شورا و در سازمان مجاهدین نسبت به ذهن و

شعور کسانی که همزمان با او عضویت در شورا را پذیرفتند اما پس از مدتی یکی پس از دیگری فرار را بر قرار ترجیح دادند و سر از گردن مسئولیت و رهبری رجوی برتافتند، هشیارتر و عقلانی‌تر و منطقی‌تر است؟

آیا اصولاً متین‌دفتری در ذهن خود این سؤال را مطرح کرده است که پس از شانزده، هفده سال سپری شدن از عمر شورای ملی مقاومت، عملکرد این شورا و تأثیر و نفوذ آن، چه حد بوده است؟ میزان اقبال مخالفان رژیم در داخل و خارج کشور از این شورا چقدر است؟ چه اقداماتی در جهت مبارزه با رژیم... انجام داده و نتیجه آن چه بوده و چه گزارش و چه ترازنامه‌ای از این اقدامات به اطلاع مردم داخل و خارج رسیده است؟ یا این که اصولاً متین‌دفتری به عنوان عضو شورای ملی مقاومت از نظر اخلاقی و انسانی و عقلانی بر این همه سیلاب فحش و ناسزا و تهمت و هتک حرمتی که رجوی و دستگاه تبلیغاتی او بر علیه منتقدان خود در این سال‌ها سرازیر کرد صحنه می‌گذاشت؟ و رجوی را چه در رهبری سازمانی و چه در مسئولیت شورا بر توسل به این گونه شیوه‌های خودکامگی و در تحول سازمان و شورا به صورت یک فرقه متعصب مذهبی و جدا از مردم محق می‌دانست...؟

دکتر منصور فرهنگ:

اگر شورای ملی مقاومت را به عنوان یک جبهه مؤتلفه از نیروهای طرفدار دموکراسی فرض کنیم، تشکیل آن در هیجده سال قبل یک نیاز اضطراری بود. نیاز برای کسانی که استقرار حاکمیت دموکراتیک و نهادینه کردن آزادی‌های مدنی را تنها راه حرکت به سوی نجات میهن از استبداد سیاسی و تحجر فرهنگی می‌دانند.

شورای ملی مقاومت در صورتی می‌توانست این نیاز تاریخی را برآورده کند که در درون خود و در عملکردش از روش تصمیم‌گیری دموکراتیک پیروی می‌نمود و برای تنوع عقیده و نظر و سلیقه اعضایش احترام قائل می‌شد.

به جز سازمان مجاهدین خلق و حزب دموکرات کردستان، بقیه اعضای شورا نماینده گروهی و یا پایگاه اجتماعی سازمان یافته نبودند و فقط بر مبنای سوابق مبارزات مردمی و منعکس‌کننده تمایلات چپ و سوسیال دموکرات و لیبرالی متداول در بخش‌های میانی جامعه ایران به شورا دعوت شده بودند. غالب این عناصر نه تنها هیچ گونه سابقه همکاری با یکدیگر نداشتند، بلکه برخی از آنان اهمیت و احترامی هم برای یکدیگر قائل نبودند. نیروی محوری شورا، خصوصاً از قسمت تشکیلاتی و اجرایی، سازمان مجاهدین خلق بود. بنابراین دموکراتیک بودن شورا مستلزم آزادیخواهی رهبری مجاهدین و پذیرفتن این واقعیت که تنوع سلیقه و عقیده و نظریه در شورا داده‌ای ثابت و آینه‌ای از مواضع و خواسته‌های پراکنده جامعه ایران است.

چنین توقعی از مجاهدین، بیشتر به یک آرزوی رماتیکی شباهت داشت تا به واقع بینی سیاسی. اینجانب با این آرزوی خام نمایندگی شورای ملی مقاومت در امریکا را پذیرفتم و از آنجا که به جز سازمان مجاهدین خلق هیچ‌یک از اعضای شورا در ایالات متحده امریکا هواداران متشکلی نداشتند، لذا بعد از چند ماه همکاری با مجاهدین و توجه به کار شورا در

فرانسه برای روشن شدن شد که رهبری مجاهدین، اعضای شورای ملی مقاومت را به عنوان حامیان و مجریان برنامه گروهی و انحصاری خود می دانند و هیچ ارزش و اعتباری برای نظریات آنان قائل نیستند.

با عیان شدن این واقعیت سر مبتلا به دموکراسی مخلص، یک بار دیگر به سنگ خورد و همکاری چند ماهه ام با مجاهدین و شورا به پایان رسید. حقیقت امر این است که شورای ملی مقاومت از بدو تأسیس حربه ای در اختیار مجاهدین بود و هیچ هویت مستقلی نداشت. غالب اعضای شورا به این امر آگاه بودند ولی به خاطر مبارزات مجاهدین با رژیم شاه و مخالفت قاطع سازمان با [آیت الله] خمینی و... تمایلات ضد دموکراتیک رهبری مجاهدین را به مثابه واقعیتهای تلخ ولی قابل اصلاح فرض می کردند و با دل بستن به کرامت رهبری مجاهدین به سراب تغییر و تحول آنان چشم دوختند. سازمان مجاهدین خلق تشکیلاتی لنینیستی (هر فرد را تابع بی چون و چرای مافوق قرار دادن) است و از یک ایدئولوژی فراگیر مطلق گرا پیروی می کند و رهبری سیاسی را با پیامبری مشابه می داند.

همان طوری که لنین خدای حزب کمونیست شوروی بود و انتقاد از او گناه کبیره و غیر قابل گذشت محسوب می شد، مسعود رجوی نیز خدای سازمان مجاهدین خلق است و انتقاد از او گناه کبیره و غیر قابل گذشت محسوب می شود.

از چنین فرقه ای نمی توان انتظار حمایت از آزادی های مدنی و سیاسی و یا توقع همکاری در یک جبهه دموکراسی داشت...

نکته دیگری که در خود فریبی حامیان اولیه شورا (از جمله اینجانب) تأثیر داشت این بود که تا قبل از خروج رهبری مجاهدین از ایران و فعال شدن آنان در خارج از کشور، اطلاعات و فهم ما از فکر و رفتار آنان محدود بود. در دوران قبل از انقلاب، سازمان مجاهدین در ذهنیت مخالفین رژیم پهلوی به عنوان یک گروه چریکی مستقل و ضد استبدادی و ترقی خواه ترسیم شده بود، ولی بعد از آغاز فعالیت علنی مجاهدین در غرب، دیری نپایید که غلط بودن این تصویر معلوم گردید و ماهیت لنینیستی و فرقه گرای آنان روشن شد.

تأسف اصلی از سر نوشت شورای ملی مقاومت این نیست که نیروی محوری آن حامیان استقرار دموکراسی در ایران را مایوس کرد، بلکه امر دردناک تر این بوده و هست که آزادی خواهان مترقی ایران بعد از فاجعه ... چون یتیمانی آواره در زیر چتر بسته شورای ملی مقاومت به درگاه مجاهدین پناه بردند و وقتی این درگاه هم فرقه ای کور و مستبد از آب درآمد، باز به زندگی سیاسی یتیمانه پیشین بازگشتند و به لعن و نفرین این و آن پرداختند. سؤالی که ما باید از خود بکنیم این است که به راستی اگر ائتلاف آزادی خواهان مترقی برای استقرار دموکراسی در میهن ضروری است، چرا تاکنون برای بیمودن این راه دراز و پر نشیب و فراز حتی اولین گام را برنداشته ایم؟ در هیچ کجای دنیا مبارزه برای استقرار دموکراسی از طریق تلاش های فردی و اعتراض ها و تحلیل های پراکنده به نتیجه نرسیده است. چهل و پنج سال از کودتای ۲۸ مرداد می گذرد و ما هنوز قادر به پایه ریزی جبهه دموکراسی در ایران نیستیم.

... یکی از موارد غم انگیز... زمانی بود که سازمان نگهبان حقوق بشر

رهبری مجاهدین را متهم کرده بود که اعضای جدا شده خود را زندانی کرده است و تقاضا داشت که از بازداشتگاه های مجاهدین در عراق دیدن کند. آقای متین دفتری با نوشتن نامه ای به سازمان نگهبان حقوق بشر رفتار خصمانه مجاهدین با اعضای ناراضی و دگراندیش را تکذیب کرد، و مدعی شد که اتهامات وارده به سازمان مجاهدین بی اساس است. این امر که چرا آقای متین دفتری هیجده سال وقت می خواست تا قانع شود که شورای ملی مقاومت نقشی خارج از اراده رهبری مجاهدین ندارد، سؤالی است که فقط شخص ایشان می تواند بدان پاسخ گوید.

حزب دموکرات کردستان ایران

منبع: چند سند پیرامون روابط حزب دموکرات کردستان ایران با شورای ملی مقاومت

از همان آغاز پیوستن به شورا، نمایندگان حزب دموکرات متوجه شدند که مجاهدین مخالف گسترش شورا هستند و تنها هنگامی با ورود شخصیت و یا سازمانی روی موافق نشان می دهند که اطمینان داشته باشند عضو جدید در داخل شورا از سیاست های مجاهدین پیروی خواهد کرد. به همین جهت شورا به جای این که سیاست جذب داشته باشد، سیاست دفع پیش گرفت و سرانجام کار به جایی کشید که امروز جز نامی از شورا باقی نمانده است.

یک مسئله روشن بود و آن این که مجاهدین حاضر بودند تنها با حزب دموکراتی در شورای ملی مقاومت به ائتلاف خود ادامه دهند که مطیع سیاست آنها باشند. البته حزب دموکرات بنابر مسئولیت تاریخی و اهمیتی که برای استقلال خود در تصمیم گیری ها قائل است، نمی توانست چنین برخوردی را تحمل نماید و در شورایی که دیگر شورا نبود به هم پیمانی خود با سازمان مجاهدین ادامه دهد.

بدین ترتیب در نتیجه تحمیل سیاست و ایدئولوژی سازمان مجاهدین، شورای ملی مقاومت بیش از پیش نقش اصلی خود را به عنوان آلترناتیو دموکراتیک از دست داده و به آلت دست مجاهدین تبدیل گردیده و آنها از نام شورا تنها به منظور پیشبرد مقاصد سازمان خود بهره گیری می کنند. بگذارید این حقیقت را نیز یادآوری کنیم که اگر سازمانی بیش از همه از شورا بهره برداری کرده و طوری رفتار نموده که شورا در ذهن بسیاری مترادف با اسم سازمان آنها باشد، همانا سازمان مجاهدین خلق بوده است. ظرف چندسالی که از عمر شورا می گذرد، از آنجایی که برخی از اعضای شورا نمی توانستند بر خورد های انحصار طلبانه حاکم بر آن را تحمل نمایند، ناامید از دموکراتیزه شدن شورا از عضویت در آن استعفا کردند و به همکاری خویش خاتمه دادند و این در حالی است که راه ورود اعضای جدید و مستقل الرأی به شورا همچنان مسدود ماند است.

گذشت زمان و به ویژه مسائل غیر قابل فهم و توجیه ناپذیری که اخیراً در درون رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران به عنوان گرداننده اصلی شورا روی داده، امید همگی را به این که مجاهدین شیوه های سکتاریستی خود را کنار بگذارند، با سعه صدر با مشکلات شورا برخورد نمایند، از خود انعطاف لازم را نشان دهند و حاضر به دادن هویتی مستقل به شورا و

دموکراتیزه کردن آن از طریق تغییر سیاست‌ها و شیوه‌های غیردموکراتیک و انحصار طلبانه باشند، به یاس مبدل ساخته است. از این رو حزب دموکرات کردستان ایران برخلاف میل باطنی به عضویت خود در شورا خاتمه می‌دهد و مسئولیت تلاشی شورا را مستقیماً متوجه سازمان مجاهدین خلق می‌داند و برخلاف نظر این سازمان عقیده دارد که پس از خروج حزب دموکرات کردستان ایران از شورا به عنوان یکی از پایه‌های اصلی آن، نه تنها شورا تقویت نخواهد شد، بلکه دیگر شورایی به معنای واقعی آن باقی نخواهد ماند.

آینده نشان خواهد داد که اعضای باقیمانده شورای ملی مقاومت، آنان که به استقلال فکری و همکاری‌های دموکراتیک اعتقاد دارند، تا چه اندازه می‌توانند به همکاری‌های خود با سازمان مجاهدین خلق ایران ادامه دهند.

دکتر ابوالحسن بنی‌صدر:

ایجاد شورای ملی مقاومت، بر اساس اصول راهنمایی که در میثاق آمده‌اند، به معنای آن بود که گروه‌های شرکت‌کننده در آن، طرز فکر مغایر با آن اصول را امضا کرده‌اند. بنابراین متعهد شده‌اند که تجربه انقلاب ایران را ادامه دهند و همان اصول را پذیرفته‌اند که انقلاب ایران به خاطر متحقق گرداند نشان رخ داد.

با درس گرفتن از تجربه ۲۸ مرداد، این بار، تنها یک جبهه در برابر کودتای [حاکمیت] تشکیل می‌شد که با رژیم ... از طریق مردم رویارو می‌شد.

بنابراین هر گروه و هر کس که میثاق را نقض می‌کرد، دست خود را رو کرده و از مردم و مبارزه عمومی، جدایی جسته بود.

آقای رجوی و گروه او شورای ملی مقاومت را از سازمان‌هایی که قرار بود، تشکیل ندادند. در پاریس او گفت به آنها مراجعه کرده و آنها حاضر به شرکت در آن نشده‌اند. بعدها که امکان تماس به دست آمد، معلوم شد راست نگفته است.

هر سه اصل میثاق را نقض کرد؛ با آن که در میثاق تصریح شده است که هر کس و هر سازمان و با هر روش حق دارد مبارزه کند و اگر هم عضو شورا نباشد، شورا به او به دیده همراه می‌نگرد، روش خود را تنها راه مبارزه گرداند و همه آنها را هم که تن به هژمونی مطلق این گروه ندادند، «اخراج» کرد.

هدف را که آزادی بود با تحصیل قدرت به هر قیمت جانشین کرد؛ هر مبارزه موفق، با ارزش‌ها و حقوق انسان انطباق پیدا می‌کند، یعنی گروه راهی وارونه در پیش گرفت. امروز دیگر هیچ ارزش و حق جهان‌شمولی نمانده است که زیر پا گذاشته و نقض نکرده باشد.

نقض اصل استقلال با رفتن به عراق و به خدمت جنایتکارترین و فاسدترین رژیم‌ها درآمدن، در جامعه ایران، این گروه را ضد ایرانیّت، ضدانسانیت، ضد عاطفه ملی گردانده و محکوم به انزوا کرده است.

آقای مهدی خانبابا تهرانی:

در مورد ماهیت گروه‌های تشکیل دهنده شورای ملی مقاومت آقای تهرانی (از اعضای سرشناس شورای ملی مقاومت و نماینده شورای متحد چپ در شورای ملی مقاومت) می‌گوید:

سازمان اقامه در دوره ریاست جمهوری بنی‌صدر به کمک سازمان مجاهدین و به قصد دفاع از قانون اساسی در برابر دستبردهای احتمالی، با شرکت هواداران مجاهدین تشکیل شد. پس از خروج رجوی و بنی‌صدر از ایران، این سازمان دیگر قادر به ادامه فعالیت علنی نبود و بسیاری از کادرها و فعالین آن به خارج آمدند و سازمان اقامه به عضویت شورای ملی مقاومت درآمد. اما از آنجا که برخی از اعضای سازمان اقامه با سیاست‌های مجاهدین مخالفت داشتند، کار به جدایی کشید. در پی این ماجرا بقایای این سازمان نام خود را به جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران - داد - تغییر دادند و با انتشار مجله‌ای به نام راه آزادی به فعالیت پرداختند. نماینده جمعیت آقای جلال گنج‌های در شورا به نام نماینده جمعیت جدیدالولاده باقی ماند.

واقعیت این بود که با خروج بنی‌صدر از شورا و در پی آن شورای متحد چپ و حزب دموکرات کردستان ایران و برخی شخصیت‌های عضو و ماجرای انقلاب آیدئولوژیک در سازمان مجاهدین به مناسبت از دوای رجوی با مریم عضدانلو، چراغ حیات واقعی شورا با تولد شعار: ایران - رجوی، رجوی - ایران خاموش شد. در پی این ماجرا ترکیب شورا کاملاً یک دست شد و به چرخ پنجم مجاهدین بدل شد.

حقیقت این است که سازمان مجاهدین و در رأس مسعود رجوی تحمل این را نداشتند که در یک همکاری با سایر نیروها و برابر با آنها حرکت کنند. تمام مدت رجوی تلاش می‌کرد شورای ملی مقاومت را به رونوشت برابر اصل تبدیل کند. یعنی اصل سازمان مجاهدین است و استراتژی هم استراتژی سازمان مجاهدین است. یکی از دعوای و جدال‌هایی که ما در شورای ملی مقاومت داشتیم اصولاً بر سر چگونگی کار سیاسی بود. ما معتقد بودیم که اصلی‌ترین صحنه پیکار سیاسی است. می‌گفتیم باید نیروهای اجتماعی ایران را بسیج کنیم. کارگران، زنان، روشنفکران و... را در عرصه سیاست فعال کنیم. اما مسعود رجوی با عنوان استراتژی مسلحانه‌اش در زدن سرپنجه‌ها، یک نوع جنگ ناقص الخلقه چریکی را به سازمان مجاهدین (و مردم ایران) تحمیل کرد، بدون هیچ گونه بررسی لازم و نهایتاً شکست خورد. در همان سال ۱۳۶۱ استراتژی مسلحانه سازمان مجاهدین شکست خورده بود، ولی آقای رجوی معرفت و جسارت آن را نداشت که این شکست را بپذیرد و این شکست را جمع‌بندی کند و بگوید حالا ما می‌رویم روی گفت‌وگو، تا بتوانیم یک استراتژی جدیدی را برای شورا تدارک ببینیم. این بود که شورا را در واقع به دنبالچه سازمان مجاهدین تبدیل کرد. ابزارهای لازم را هم داشت. یکی این که سازمان‌های دیگر به اندازه کافی نیرو نداشتند که در کارهای نظامی شورا بتوانند شرکت کنند. همیشه هم مسعود رجوی می‌گفت نیرویش را ما می‌دهیم، خونتش را ما می‌دهیم و پولش را هم ما می‌دهیم. یعنی عملاً دستگاه دبیرخانه شورای ملی مقاومت متعلق بود به سازمان مجاهدین، با بودجه مجاهدین. از طرف دیگر او تمام ابزار و روابط را اشغال کرده بود.

سازمان‌های دیگر به نظر من به این حرمسرا راه داده نمی‌شدند. رجوی یک منطقه محرمه‌ای ساخته بود. شورای ملی مقاومت متعلق به سازمان مجاهدین بود. آقای رجوی در تفسیری که از این رهبری می‌کرد می‌گفت که طبق اساسنامه شورای ملی مقاومت و طبق برنامه دولت موقت، اعضای شورای ملی مقاومت پذیرفته‌اند که دولت موقت از آن مجاهدین است و مسئول دولت موقت هم آقای مسعود رجوی است. به این ترتیب ایشان از تفسیر رئیس دولت بودن، کار رهبری سازمان و شورای ملی مقاومت را نتیجه می‌گرفت و آن را حق انحصاری خودش ارزیابی می‌کرد. این قضایا در واقع منجر به کشمکش شد. یکی از این کشمکش‌ها در شکل مذاکرات حزب دموکرات کردستان با دولت ایران بر سر آتش بس و یا بر سر مسائل خودمختاری بروز کرد. مجاهدین می‌گفتند که حزب نباید این مذاکرات را انجام بدهد. فاسملو هم می‌گفت ما وقتی این مذاکرات را متوقف می‌کنیم که شورای ملی مقاومت یک سیاست مستقل به خودش داشته باشد و این سیاست در آنجا تعیین شود. موضوع مذاکره کردن یا نکردن را جمع شورای ملی مقاومت تعیین کند و نه سازمان مجاهدین. سازمان مجاهدین کار خودش را می‌کند و سیاست‌های خودش را دارد و این سیاست‌ها را به نام شورا انجام می‌دهد و هیچ گزارشی هم به ما نمی‌دهد. اختلافات شروع شد و به نظر من نخستین سنگی که کنده شد از بنای این شورای ملی مقاومت، همین جدا شدن حزب دموکرات کردستان بود از شورا. که نه تنها نفی هژمونی خواهی مجاهدین بود، بلکه به دلیل شکستی بود که مجاهدین در آن دوره از پیکار، در ایران خورده بودند و آقای رجوی سعی می‌کرد این شکست را با اعمال تاکتیکی خودش لاپوشانی کند.

یکی از طرف‌هایی که رجوی به کار بست تا بتواند این سازمان را دوباره یکپارچه کند و تجدید سازمان بدهد و معترضین را تصفیه کند و مجدداً نیروگیری کند، همین مسئله انقلاب ایدئولوژیک بود. آنجا بود که دیگر جدایی نیروهایی مثل ما حتمی بود. چون آن انقلاب ایدئولوژیک مقدمه‌ای بود برای رفتن سازمان مجاهدین و خود رجوی به خاک عراق و وابسته شدن به عراق و شرکت در جنگی که در حقیقت با تجاوز عراق به ایران شروع شده بود، و دیدیم که این سازمان در این جنگ، علیه کشور ایران و در کنار ارتش عراق قرار گرفت. رفتن به عراق در واقع مقدمه شکست مجاهدین در استراتژی مسلحانه‌شان بود و این چشم‌پندی‌هایی هم که رجوی با عنوان انقلاب ایدئولوژیک و به طاق جدیدی از انقلاب رسیدن، علم می‌کرد، در مجموع این سازمان را به یک سکت بسته شبه‌مذهبی تبدیل کرد. از این نوع سکت‌های مذهبی هم در گوشه و کنار جهان زیاد یافت می‌شود.

درواقع پس از کوچ به عراق و تبدیل شدن این سازمان به یک سکت بسته مذهبی، سازمان مجاهدین از چشم کل نیروهای اپوزیسیون افتاد. سازمان مجاهدین در این مرحله ایزوله شده بود. هم با شکستی که خورده بود و هم در واقع به دلیل اعتراضات درونی که با آن مواجه بود. رجوی در آن ازدواج معروفش به عنوان انقلاب ایدئولوژیک، عملاً در سازمان مجاهدین را گُل گرفت. پس از آن شورای ملی مقاومت تبدیل شد به یک ایستگاه توقف. در واقع از همان زمان دیگر شورایی وجود نداشت و تنها از اسمش استفاده می‌شد. در حالی که این وحدت می‌توانست به یک

وحدت ملی ایران و به شورای واقعی ملی مقاومت تبدیل شود. هیچ‌گاه اما این شورا نتوانست به این مرحله برسد. شورای ملی مقاومت آن زمان که تشکیل شد، نخستین و بزرگ‌ترین ائتلاف بود و به نظر من اگر بخواهیم امروز هم ارزیابی کنیم، یکی از دستاوردهای بزرگ یک مرحله از مبارزات مردم ایران است. وحدت چندین نیروی اپوزیسیون که در زیر یک سقف با هم می‌نشستند و در یک دوره‌ای با هم همکاری می‌کردند. اما ولایت رجوی و کمبود بینش سیاسی او، منجر به این شد که این سازمان در حقیقت در همان شکل ناقص الخلقگی خودش ماند و نتوانست تبدیل به درخت تناوری شود. سایه‌اش را بر جامعه‌ما بگستراند و به تحقق آزادی‌ها در ایران بینجامد. در حقیقت من امروز که به این قضیه نگاه می‌کنم، می‌توانم بگویم که اگر سازمان مجاهدین بر سر یک سیاست ملی و دموکراتیک و عدالتخواهانه ایستادگی کرده بود و دندان طمع قدرت زودرس را می‌کشید و به هر دری نمی‌زد تا به قدرت برسد، این چنین اعتبار خودش را از دست نمی‌داد.

این سازمان اگر سازمان واقعی مجاهدین در خاک ایران مانده بود من فکر می‌کنم می‌توانست در کنار جنبشی که بعد از دوم خرداد در ایران به وجود آمده است قرار بگیرد. در کنار این بچه‌هایی که دارند حرکت می‌کنند؛ این نیروهای اسلامی-رادیکال در این مرحله، که کشتی ارتجاع مذهبی در ایران به گل نشست، می‌توانستند متحد طبیعی سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت باشند. در این شرایط مجاهدین می‌توانستند یک رهبری مشروع در جنبش بعدی و انقلاب ایران داشته باشند، ولی متأسفانه اینها همه این فرصت‌ها را از دست دادند و جنبش در درون ایران و خودجوش به وجود آمد و به دوم خرداد انجامید. یعنی اگر مجاهدین در این موقعیت، آن مشروعیت و حیثیت تاریخی خودش را حفظ کرده بود و به هر در و دیواری نمی‌زد - برای رسیدن به قدرت - می‌توانست امروز بخش تعیین‌کننده‌ای از این جنبشی باشد...

این نشانه کورذهنی رجوی و رهبری سازمان است که بدون شناخت اجتماعی از ایران، در کنار نیروهای دشمن قرار گرفت. آنها نمی‌دانستند که اگر در زمان جنگ بروند و در کنار دشمن قرار بگیرند و با انگشت سیاه هم مواضع ایران را نشان بدهند، از چشم مردم می‌افتند ولو این ارتش منتسب به [آیت‌الله] خمینی باشد. نیروها، اما، که مال [آیت‌الله] خمینی نیستند. مردم ایران خودشان را در جنگ حس می‌کردند.

جنگ فروغ جاویدانشان هم سر نوشتش از قبل معلوم بود. من به خیلی از دوستانم قبل از این عملیات گفتم که اینها هنوز به "کردن" نرسیده تارومار می‌شوند. احتیاج نیست نیروهای ارتش ایران جلوی اینها بایستند. همان مردم کردستان اینها را تکه پاره خواهند کرد. وقتی ببینند که یک جنگ ناحق هشت ساله تمام شده و حالا اینها آمده‌اند و می‌خواهند جنگ و گریز کنند و آتش بس را درهم بشکنند. به باور من رهبری سیاسی جامعه‌ای مثل جامعه ایران، پیراهن گشادی است بر قامت افرادی مثل مسعود رجوی.

جدایی آقای متین‌دقتی و خانم متین‌دقتی را از شورای ملی مقاومت حتی با این تأخیر بلندمدت، باید به عنوان یک امری که روی داده، پذیرفت.

به هر حال کار درستی کردند که آمدند بیرون. چون آنجا دیگر جای ماندن نبود. به قول شما هفده سال هم دیر کردند ولی چرا اینها الآن آمده‌اند، علتش این است که آقای رجوی به ته خط رسیده است. مردم ایران با هوشمندی تمام، در این انتخاباتی که آزاد هم نبود، شرکت کرد. مردم با هوشمندی دریافتند که رژیم جمهوری اسلامی در درونش با دشواری‌های گوناگون روبه‌روست. در عرصه بین‌المللی در انزوای کامل است. حتی، امروز من به شما اعلام می‌کنم، خطر سقوط کل رژیم بود. همچنان که آقای خمینی وقتی جام زهر را سر کشید، خودش گفت من نمی‌خواهم جنگ را تمام کنم. اما مسئولین کشوری و لشکری اطلاعاتی به من داده‌اند که ابرقدرت‌ها قصد نابودی جمهوری اسلامی را کرده‌اند. او حتی نگفت اسلام. او در آن زمان می‌دانست که شرایط جنگ طوری است که ارتش پیش نمی‌رود. او دیگر نمی‌تواند یار بگیرد. این مطالبی است که حالا خود عوامل رژیم می‌گویند. الآن هم وضع این طوری است. در آستانه هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری کار به جایی رسیده بود که بازار مشترک اروپا با ایران قطع تماس کرده بود. تمام سفرای اتحادیه اروپا به کشورهایشان برگشته بودند. امریکا در موضع تهاجمی بود. تحریم اقتصادی برقرار بود. اسرائیل هر روز تبلیغ می‌کرد که ایران بمب اتم می‌سازد و راکت می‌سازد. یعنی شرایط را آماده می‌کرد برای کوبیدن تمام صنایع ایران به بهانه صنایع اتمی. از طرف دیگر ناوگان امریکا تنگاتنگ در خلیج فارس آن چنان حضور داشت که این آرایش نظامی نیروی دریایی امریکا، در تاریخ منطقه بی سابقه بود. به قول یکی از روزنامه‌نگاران، آب‌های خلیج فارس قدرت تنفس نداشت. از چنین آرایش تنگاتنگی که آنجا بود، تمام شرایط آماده بود. مسئله سلمان رشدی، مسئله فرج سرکوهی، مسئله دادگاه میکونوس، و محکومیت سران جمهوری اسلامی به عنوان تروریست و ... یعنی همه شرایط آماده بود که حکم دادگاه میکونوس صادر شد. به عبارتی پلیس بین‌المللی می‌توانست برود و سران جمهوری اسلامی را دستگیر کند. ایران با آن اهمیت استراتژیک، در منطقه خاورمیانه و در آسیای مرکزی، به عنوان یک منطقه نامن و بدون ثبات نمی‌توانست بماند. به همین جهت برخی از عوامل درون جمهوری اسلامی خودشان فهمیدند شرایط چیست. بعد که آقای خاتمی کاندید شد، خودش هم باور نمی‌کرد که این رأی را بیاورد. رأی مردم ایران به آقای خاتمی، به نظر من از هوشمندی ایشان بود. مردمی که در تمام سرفصل‌های تاریخی، یک حضور ناگهانی و غیرمترقبه در صحنه پیدا می‌کنند. از مشروطه در نظر بگیرد تا جنبش تنباکو و دوران مصدق و پانزده خرداد ۱۳۴۲ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷. این خیزش یک خیزش همگانی بود. یعنی به تعریفی نافرمانی مدنی ملتی بود که ... قد علم کرد و از تنها فرصتی که بود، به نام انتخابات، استفاده کرد و این انتخابات را به یک معنا به یک رفتارندوم تبدیل کرد. به طوری که امروز بزرگ‌ترین جنبش آزادیخواهی در تاریخ ایران و در عرصه ایران دارد به وقوع می‌پیوندد.

خیلی از نیروهای درون اپوزیسیون، رجوی را در طیف نیروهای اپوزیسیون نمی‌دانند و رجوی هم که به نایبانی مطلق دچار است، به هر حال تحولی که در دوم خرداد به وجود آمد در ایران یک حرکت آزادیخواهانه و آگاهانه از طرف نسل جوان ایران و نیروهای درون کشور

است.

اگر مردم ایران در قیام ضدسلطنتی نمی‌دانستند که چه می‌خواهند، این بار مردم تقریباً می‌دانند چه می‌خواهند. شما نگاه بکنید در عرصه مذهب، یک نوع رفرمیسم و یک نوع اصلاح طلبی شروع شده است. می‌شود گفت در واقع روشنفکران اصلاح‌گرای دینی برخاسته‌اند و نظریات جدیدی می‌دهند. از آقای سروش بگیرد تا آقای گنجی و شبستری و دیگران. از سوی دیگر تمام نیروهایی که تا پیروز نیروهای همین رژیم بوده‌اند، وارد عرصه شده‌اند و با انتشار ده‌ها روزنامه دیگر، بحث گسترده‌ای را آغاز کرده‌اند. چطور چنین شخصیتی می‌تواند ادعای رهبری بکند، ولی شرکت سی میلیون نفر از مردم ایران را در انتخابات کشورش نبیند؟ این که دیگر دوربین هم لازم ندارد. بیش از ۳۰۰ نفر خبرنگار از تمام دنیا در ایران بوده‌اند. این مردم حضور پیدا کرده‌اند. حتی به کاندید اصلح ... ناطق نوری رأی ندادند. به یک سیدی رأی داده‌اند که این سید در واقع در حکومت قبلی و در دوران آقای رفسنجانی مغضوب واقع شده بود. به دلیل یک سری نظراتی که در مقابل اینها داشت. دادخواستی هم داده بود و رفته بود در کتابخانه ملی و شش سال آنجا کار کرده بود. سی و یک میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند و آقای رجوی معتقد است پنج میلیون نفر بیشتر نبوده‌اند و رأی‌ها قلابی بوده‌اند. خود را به نایبانی زدن، در واقع، حکم رفوزگی است که خودش به دست خودش برای خودش صادر کرده است. آدمی مثل متین دفتری که با مردم ارتباط دارد، خانواده و دوست و آشنا دارد و بیرون مردم را هم می‌بیند. مردم از او سؤال می‌کنند آقا معطل چه هستی؟ چه می‌گویی؟ مردم خودشان دارند از رژیم، در درون، انتقاد می‌کنند، آن وقت شما می‌گویید هیچ خبری نیست، ان شاء الله گربه است؟ شما دیگر چشم و گوشتان را هم بسته‌اید؟ کور شده‌اید دیگر در محضر ایشان (رجوی)؟ اینجا دیگر تحمل متین دفتری زیاد از حد بود.

باید بگویم برای آقای متین دفتری آن مواقع هم خیلی سخت بود. در زمان تصویب لایحه برابری حقوق زن و مرد، آقای متین دفتری را به بهانه تصویب این لایحه بردند به عراق، تا از او و مسئول شورا در بغداد عکس بگیرند تا "تابو" را بشکنند. اما الآن دیگر چرا؟ مردم در ایران خود ... در واقع دارند نقطه پایان می‌گذارند بر فرماندهی و فرمانبری در جامعه ایران و به آتوریت و به دیکتاتوری در جامعه. آن وقت رجوی آمده است از بیرون و از بالا، اولاً برای ملت ایران رئیس جمهور تعیین می‌کند. خوب این رئیس جمهور روی دستش مانده است. مردم در آن انتخابات شرکت کرده‌اند و خاتمی را انتخاب کرده‌اند. حالا این آقا با رئیس جمهورش چه کار می‌خواهد بکند؟ باید با آن سر کند، چون او را به ایران که نمی‌تواند بفرستد. آدمی مثل متین دفتری، که هم در جبهه ملی و حرکت ملی بوده، وقتی با واقعیت مواجه می‌شود دیگر نمی‌تواند موضع گیری نکند. بقیه حرف‌ها دیگر حاشیه نویسی است. این که رجوی چه نوشت و بعد متین دفتری چه نوشت، اصلاً مهم نیست.

واقعیت این است که شورای ملی مقاومت پوششی است برای یک جریان شکست خورده که در اثر عدم تبحر و نقص درایت رهبری اش، کار را به این فاجعه امروزی کشانده است. کشتار جوانان مجاهد به بهانه حمله به خاک

ایران با چهارتا تانک قراضه و حالا هم این موضع گیری شان در رابطه با انتخابات، می گوید هیچ خبری در ایران نیست و رأی دهندگان پنج میلیون نفر بیشتر نبوده اند. این طور خود را به نایبانیی زدن، در واقع خاک به چشم حقیقت پاشیدن است.

آقای هادی شمس حائری:

همان طور که ۳۰ خرداد حرکتی نسنجیده و زودرس بود، شورای ملی مقاومت هم که به دنبال شکست این حرکت نسنجیده تشکیل گردید، یک حرکت زودرس و فاقد ارزش سیاسی و عملی بود.

شورای ملی مقاومت و عضویت در آن به خاطر توهم سریع سرنوینی رژیم بود که مجاهدین آن را دامن زده بودند و عده ای که به قدرت و نفوذ مجاهدین در ارگان های رژیم باور داشتند، به دور این شورا جمع شدند. این عده به این خیال به شورا پیوستند که امید زیادی به توان مجاهدین در براندازی رژیم داشتند و نه به دلیل وجود حرکت های اجتماعی در بدنه جامعه. به همین دلیل می گویم که تشکیل شورا فاقد پایه های مردمی و ضرورت مبارزات اجتماعی بود. مبارزه ای که هنوز به وجود نیامده بود و شکل نگرفته بود.

اما پیشاپیش این ائتلاف در بالا، یعنی در سطح نخبگان در ایران پایه گذاری شده و سپس در خارج از ایران پیگیری شد. این ائتلاف بیشتر اراده گرایانه و بدون گذر از مراحل زمانی معین تکامل مبارزه اجتماعی صورت گرفته بود و به همین دلیل شکست خورده اما با وصف این ضرورت در آن مقطع، این اتحاد می توانست زمینه ای برای تبادل افکار و ارتباط و نزدیکی افراد و گروه های ضد رژیم و ضد دیکتاتوری باشد تا بعدها که شرایط مبارزه در ایران فراهم شد و مردم به ماهیت رژیم جمهوری اسلامی پی بردند و اوضاع نابسامان اقتصادی و بیکاری و مفساد اجتماعی برای مردم به حد غیر قابل تحملی می رسید. این جبهه یا شورا می توانست با پشتوانه مردمی وارد عمل شود و سازماندهی و رهبری جنبش اجتماعی را به عهده بگیرد، اما متأسفانه بر خوردهای غیردموکراتیک و هژمونی طلبی مجاهدین که شخص رجوی آینه تمام نمای این سازمان است، موجب شد که مردم ایران از یک ائتلاف فراگیر و یک آلترناتیو محروم گردند و شورا از هم بپاشد و امروز که روز رزم و پیکار ... است و مردم ایران تماماً به پا خاسته [اند] ... از هم پاشیدگی شورا و نداشتن یک ائتلاف ملی کاملاً مشهود و یکی از نقیصه های اصلی جنبش دموکراتیک ما محسوب می شود. [عدم]

تشکیل شورا و اتحاد نیروهای ملی و دموکراتیک یک نقص و یک کمبود تاریخی و چندصدساله است و تنها مربوط به یک دوره خاص و امری تاکتیکی نیست. اگر این قدم از قبل و نه حول مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و شخص [آیت الله] خمینی برداشته می شد، مسلماً نه مجاهدین محور این تشکل قرار می گرفتند و نه می توانستند آن را به انحلال بکشانند و نه با خروج یکی دو گروه یا شخصیت از هم بپاشد.

مجاهدین از همان ابتدای تشکیل شورا و با میثاقی که با آقای بنی صدر نوشتند، قصد تسلط و هژمونی طلبی خود را از این اتحاد و شورا در سر می پروراندند و نه همکاری و اعتقاد به حقوق برابر همه سازمان های

تشکیل دهنده شورا.

مجاهدین بر حسب ماهیت انحصار طلبانه خود از هر اتحاد و ائتلافی، قصد بهره برداری از پایگاه اجتماعی و محبوبیت آن فرد یا گروه سیاسی را دنبال می کردند و نه همکاری، به همین دلیل وقتی به خیال خود از آبروی دیگران برای خود آبرو و اعتبار کسب می کنند، به راحتی آن فرد یا گروه را کنار می گذارند و حاضر نیستند قدرت را با آنها تقسیم کنند.

تشکیل شورا از نظر مجاهدین از این دید انجام شد و نه واقعا اتحاد و همکاری علیه رژیم جمهوری اسلامی.

مجاهدین از طرفی چون یک نیروی مذهبی و دارای دیدگاه راست و ارتجاعی هستند، که البته خود را در پوشش چپ، حتی چپ تر از مارکسیست نشان می دهند، نمی توانند مبتکر ائتلاف با نیروهای برتر و مترقی تر از خود باشند، زیرا یک نیروی مذهبی و راست به دموکراسی و برابری آرا اعتقادی ندارد. به همین دلیل دورنمای شورا از هم پاشیدگی بود.

عامل اصلی تلاشی شورا را باید در همین راستا جست و جو کرد. یعنی وقتی تشکلی بدون زمینه های مادی و عینی به وجود می آید و به توده ها متکی نیست، ضرورتاً عمری کوتاه خواهد داشت و به انحلال خواهد گرایید. ضمن این که دیکتاتوری یک فرقه مذهبی در رأس این شورا و روابط غیردموکراتیک بر فضای شورا از دلایل مهم آن است. اما به نظر من این عامل و سایر عوامل به نسبت عامل اصلی که در بالا ذکر کردم فرعی و جزئی است.

علت دیگر فروپاشی شورا، یکی هم استفاده از ابزار تروریسم به جای مبارزه مسلحانه و رفتن مجاهدین به عراق و ائتلاف با صدام حسین برای سرنوینی رژیم جمهوری اسلامی بود که مورد تفر مردم واقع شد و شورا را از اعتبار و مقبولیت عمومی انداخت. در واقع مجاهدین بدون در نظر گرفتن تمایل و رأی دیگر اعضای شورا یک نیروی خارجی دیگر را که اتفاقاً دیکتاتورتر از ... بود به شورا آوردند و این سبب خروج عده زیادی از شورا گردید که اگر به فرض عواملی که در بالا ذکر کردم هم وجود نمی داشت این عامل به تنهایی کافی بود که شورا را با شکست مواجه سازد. منظور این است که عوامل فروپاشی شورا متعدد و از زوایای مختلف قابل بررسی است.

هدف مجاهدین از تشکیل شورا در اختیار گرفتن یک نیروی اجرایی و آلت دست برای اهداف خود بود تا یک شریک سیاسی. مجاهدین این امر را بعدها بیشتر روشن کردند.

علت خروج جبهه دموکراتیک از شورا، همان علتی است که سایر اعضای قبلی شورا از آن خارج شدند. حالا با مقداری تفاوت، چه به لحاظ زمانی و چه به لحاظ نوع برخورد. با این تفاوت که جبهه دموکراتیک زمان بیشتری در توهم باقی ماند. یعنی همان توهم سرنوینی سریع و دموکرات بودن مجاهدین به قول معروف دوریالی اش دیر افتاد، ولی به هر حال افتاد و این نشان می دهد که در عرصه سیاسی و مسائل اجتماعی جای تعلل و کج فهمی نیست و ظرافت و واقع بینی می طلبد. اساساً مجاهدین ثابت کرده اند و با خروج آقای متین دقتری و جبهه دموکراتیک ملی و متعاقباً استعفای خانم شهره بدیعی برای هزارمین بار مهر تأیید خورد که مجاهدین ائتلاف بردار نیستند. آنها ظرفیت و محتوای لازم برای این کار را ندارند.

آقای احسان شریعتی:

از همان بدو تشکیل، محوری خواندن مشی "مسلحانه"، ساختار خود خوانده "دولتی" و حتی "نام" این شورا، هیچ کدام به نظر ما پاسخگوی الزامات و ویژگی‌های مبارزه‌رهای و آگاهی‌بخش... نبودند.

"کوتاه‌مدت" ارزیابی کردن "سرنگونی قریب‌الوقوع" رژیم، مشروط‌ساختن همه اشکال مبارزه حول محور مسلحانه و محدود نمودن آن به تاکتیک ترور و... کودتا به معنای تغییر رژیم به زور و از بالا و به هر وسیله و خلاصه "منهای مردم" (تنها به دلیل پاسخ منفی نسبت عنصر اجتماعی)، پایه نقد ما بر "مشی" مجاهدین محسوب می‌شد.

معرفی یک "دولت موقت" که مشروعیت خود را از ریاست‌جمهوری اسلامی وقت می‌گرفت، هم ناقض اصل استقلال‌صف‌اپوزیسیون از "جنگ جناح‌های" درونی حاکمیت تلقی می‌شد و هم به این ائتلاف صبنه‌ای غیرواقعی و غیردموکراتیک می‌داد و این نقد ساختاری ما نسبت به شورا مزید بر علت پیش می‌شد.

ایراد بر نام شورای ملی مقاومت که کپی‌برداری از نام شورای ملی مقاومت، CNR فرانسه علیه اشغالگران نازی بود، نه نوعی ملا نقطی‌گری، که انتقاد از این تحلیل به شدت سطحی از ماهیت حاکمیت روحانیت بود که گویا تفاوت این رژیم با رژیم شاه در این است که آن یک رژیم پلیسی - نظامی بود و این یک رژیم نظامی - پلیسی. حال آن که در نظر ما این "رژیم" پیش و بیش از آن که نوعی از دیکتاتوری و توتالیتراریسم‌های رایج باشد و حتی قبل از آن که یک "رژیم" باشد، (به معنای مدرن دولت)، ویژگی مذهبی و... داشت.

یعنی ما با روحانیت مواجه بودیم با چنین و چنان ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی... لذا شیوه مبارزه با او نیز باید با آماج مبارزه تناسب تام می‌داشت. در اینجا ما نه با یک اشغالگر خارجی و با یک دیکتاتور کلاسیک سنتی، سلطنتی یا فاشیستی از نوع شاهنشاهی و یا امریکای لاتینی، بلکه با رژیم سرورکار داشتیم با بیش از نیمی از تاریخ و فرهنگ و سنت "ارتجاعی و استحصاری" خودمان، این [پدیده]... را ما به دست خودمان به خانه آوردیم. عکسش را در ماه دیدیم، پدر و امام و رهبری انقلاب ضدسلطنتی و ضدامپریالیستی و ارتش ۲۰ میلیونی و کاندیدای ریاست‌جمهوری و... نامیدیم و تا همین اواخر "تقاضای رفتن به ملاقاتش" و... را داشتیم، که ناگهان در ظرف چندماه بعد، از مردم توقع و تقاضا داشتیم که شعار "مرگ بر" سر دهند و به جای امپریالیسم، این بار خود "آقا" را آن هم نه به عنوان "ضدخلق" که "ضدبشر" شناسایی کنند. در اسرع وقت اسلحه بر دوش گیرند و سرانگشتانش را بزنند. خلاصه آن که برای ما که اساساً مبارزه را رسالتی بلندمدت، فرهنگی و آگاهی‌بخش می‌دانستیم و برای همه آنهایی که به لحاظ سیاسی، به تمرین سامان‌بخشی و نهادین ساختن مردم‌سالاری (نخست در صفوف خویش و در اپوزیسیون، آن‌گاه در کل جامعه) و یا به سازماندهی شورایی و همسویی کلیه احزاب و سازمان‌های استقلال‌طلب، آزادی و عدالت‌خواه ایران زمین در یک چارچوب "جبهه"‌ای باور داشتند. سرنوشت آن مشی و ساختار قابل پیش‌بینی بود و "شکست" اش بر پیشانی "تشکیل" اش نبسته بود و با

جدایی آقای بنی‌صدر و حزب دموکرات، همان "میثاق" و متحد جدی اولیه هم از میان رفت و جز اسمی بی‌مسما و یا "اسم مستعار" سازمان به جای نماند. با وقوع انقلاب ایدئولوژیک خود سازمان نیز به سرنوشت شورا گرفتار آمد و از آن پس مسئول اول و آخر تداوم داستان، یک فرد معرفی شد، حال آن که ما برخلاف سنت دوستان در برخورد با رژیم مسئولیت قضایا را به هیچ وجه متوجه یک شخص نمی‌دانیم و خطاب‌مان بیشتر به همان "هواداران و اعضای صادق" به عنوان مسئولین اصلی بازتولید کیش شخصیت و رهبری فرهمند است و این نکته که "هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم" ذره‌ای از مسئولیت ایشان نمی‌کاهد و روزی باید پاسخگو باشند که چرا چنین ظلمی را بر آن "برادر و خواهر" شان روا داشته‌اند، هر چند آن دو نیز، ظرفیت خوردن چنین فریبی را به‌وفور داشته‌اند.

"امام راهل" نیز چه‌بسا اگر در شرایط و موقعیت دیگری، خارج از محاصره روحانیت و بازار قرار می‌گرفت، چنان که در پاریس، موضعی بالکل متفاوت از آنچه کرد، اتخاذ می‌نمود.

دکتر مهدی ممکن:

در حال حاضر گرچه شورا با شکست روبه‌رو شده است، ولی هنوز متلاشی نگردیده است. به هر حال این شکست به یک عامل اصلی فرهنگی عمومی و یک سری عوامل فرعی برآمده از همان عوامل اصلی، معطوف می‌گردد. به خاطر داریم مدت زیادی از انقلاب اسلامی گذشته بود که مضمونی بین مردم فراگیر شد مبنی بر این که پس از انقلاب چیزی عوض نشده... این جمله کوتاه و خودجوش، یک داوری ظریف و در عین حال گویا و دقیق بود، و اگر چه مقصود گویندگان، ناظر نوعی اعتراض و انتقاد به رژیم بود که مهره‌های اصلی آن را روحانیون سنتی تشکیل می‌دادند، ولی اکنون که زمانی از آن روزها می‌گذرد و فرصتی کافی برای بازاندیشی و ارزیابی مجدد پیش آمده است، واقعیتی خود را نشان می‌دهد مبنی بر این که ابعاد مذکور، فراگیرتر از آن است که فقط شامل انحصار حاکم باشد، تعریفی است که تمام سطوح و لایه‌های جامعه ما را در بر می‌گیرد و نشان می‌دهد که انقلاب ضدسلطنتی بهمن ۱۳۵۷ موفق به دگرگونی محتوای کهنه میراث فرهنگ استبدادزده تاریخی، که در درون آحاد ملت ما، لایه کرده است، نشده است و بختک‌زورگونی و زورپذیری ریشه‌دارتر از آن است که به سادگی از جامعه دست بردارد. هر آینه درمانی اساسی به عمل نیاید، انتظار این که جابه‌جایی تاج به عمامه و عمامه به کلاه، چیزی را دگرگون سازد، عبث خواهد بود. امروز انگشت اتهام نابسامانی‌ها و گرفتاری‌های پس از انقلاب، به سوی انحصارطلبان حاکم نشانه می‌رود و جای انکار هم وجود ندارد، ولی به نظر اینجانب این شیوه نگرستن به قضایا که به‌طور مجرد به یکی از اجزا و عناصر به‌وجودآورنده مسائل می‌پردازد و گناه را در تمامیتش متوجه جناح خاصی می‌نماید، سربوشی است مانع بررسی و ریشه‌یابی عوامل مؤثر دیگر، و توجهی است برای تیرنه و فرار از مسئولیت دیگران. بازنگری و تأمل در حوادث بعد از انقلاب سؤالی را برجسته می‌سازد و آن این که چنانچه اقشار دیگری از جامعه ما عهده‌دار تمشیت امور مردم و حاکمیت میهن می‌شد؛ آیا ثمره کار بر مراد و منطبق با

آرمان‌های پیشگامان و مایه‌گذاران اصلی انقلاب، می‌گردید؟! منظور از اشخاص دیگر، به‌طور مشخص معطوف به غالب نیروهایی که بار اصلی پیروزی انقلاب را به‌دوش کشیدند همچون فرهیختگان و نویسندگان فرزانه‌ای که قلم‌های خود را مسئولانه در خدمت انقلاب به کار انداختند، نیز هست که امروز در داخل و خارج کشور، نیروی اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند.

انگیزه‌محوری و مشترک تمام گروه‌ها و سازمان‌های خارج کشور برای پایه‌گذاری اپوزیسیون بر "دفاع از آزادی" و "تلاش به‌منظور رسیدن به دموکراسی"، نهاده شده بود؛ حدیثی که در صدر نوشته‌ها، تبلیغات و اظهاراتشان نمایان بوده و هست. اما آنچه که در میدان آزمایش آشکار گردید، حکایت از این داشت که غالب نیروهای اپوزیسیون، تا همین اواخر، آزادی و دموکراسی را فقط در حرف پذیرفته بودند و آنجا که پای عمل به میان می‌آمد "دم خروس فقدان تقوای انقلابی و عدم‌بای‌بندی به اصول مبارزه" نمایان می‌گردید و...

شورای ملی مقاومت نیز برپایه پاسداری از حریم آزادی و تلاش برای استقرار دموکراسی شکل گرفت تا جای خالی آلترناتیو شایسته‌ای را درمقابل [با] نظام [حاکم] پر نماید. اما دیری نیاید که میراث کهنه بیماری و استبداد و انحصار آثار خود را بارز [ساخت] و به سیر رو به رشد ادامه داد. آنجا که بر استقرار شعار "رجوی ایران، ایران رجوی" تأکید می‌شود، آیا باز تولید شعار خدا، شاه، میهن ... نیست؟ آنجا که میدان مبارزه به دو قطب مطلق تقسیم می‌شود، بدین معنی که داشتن مرز با شورای ملی مقاومت مبین بی‌مرزی با [نظام] حاکم است، آیا بیان روشن انحصار نیست؟ آنجا که سکوت و چشم‌پوشی نسبت به رشد فرهنگ سفله‌پرور ثناگویی که رمز تقرب درباریان استبداد است، معنی دار می‌شود، فرهنگی که اشکال کتبی آن، در انبوه نامه‌های لیبیک به انقلاب ایدئولوژی، و کتاب حجیم پرواز تاریخ ساز، چشم را خیره می‌سازد. آیا تداوم همان فرهنگ غلام خانه‌زاد (اسدالله علم) و نوکر جان‌نثار (منوچهر اقبال) و چاکر منشی... نیست؟

آنجا که حرمت قلم پاسداری نمی‌شود و هتاک و تهمت و افترا به انتقادکنندگان و انتساب آنان به سازمان‌های جاسوسی بیگانه و سرسپردگی‌شان به رژیم تهران، شیوه مبارزه می‌گردد، آیا نشانه عدم تحمل دگراندیشان نیست؟ باری این تبلور همان فرهنگ پوسیده‌ای است که هر آنه بنایی بر آن نهاده شود، فروریختگی آن از پیش روشن است.

در ضمن همین جا خاطر نشان سازم، این که پاسخ به سؤال شما، مبنی بر علل شکست شورای ملی مقاومت، ایجاب می‌کند تا در تبیین فرهنگ بیمارگونه مذکور، به‌عنوان مصداق سخن از شورای ناصبرده پیش آید، به‌معنای مصونیت و برائت سایر جریان‌های مدعی آزادی و دموکراسی و نویسنده این سطور، که به‌منظور تحقق امید و آرمان خود به هر صورت مدتی کی‌باده کش جریان مذکور بوده‌ایم، از آسیب این بیماری نمی‌باشد.

آقای بهمن نیرومند:

من و رفقای من همانند برخی دیگر از اعضای تشکیل‌دهنده شورا به این واقعیت آگاه بودیم که سازمان مجاهدین عاری از گرایش‌های

استبدادگرایانه نبود، ولی امید ما این بود که در این ائتلاف و همکاری مداوم در شورا موفق شویم تغییراتی در این گرایش‌ها به‌وجود آوریم و مجاهدین را به سوی پذیرش هرچه بیشتر اصول دموکراسی سوق دهیم. با کمال تأسف باید بگویم که بعد از مدت کوتاهی متوجه شدیم که این کوشش ما بی‌نتیجه و کاملاً عبث بود و سازمان مجاهدین نه تنها تغییری نکرد، بلکه به دلایلی که توضیح آنها از حوصله این بحث کوتاه خارج است، بیش از گذشته گرایش‌های سرکوب‌گرایانه و انحصارطلبانه را در خود تقویت می‌کرد و عملاً بدون در نظر گرفتن اصول ائتلاف و رعایت حقوق دموکراتیک شرکت‌کنندگان در شورا، راه خود را می‌رفت، به طوری که برای ما پس از چندماه دیگر کاملاً روشن شد که سازمان مجاهدین هرگز قصد ائتلاف نداشته است و فقط به‌خاطر کسب اعتبار بیشتر به یک ائتلاف صوری با افراد و سازمان‌های خوشنام تن داده است. کاسه صبر ما زمانی لبریز شد که متوجه شدیم مجاهدین بدون اطلاع شورا ماه‌هاست که با حکومت خونخواری چون حکومت صدام حسین مسئول مذاکرات جهت انتقال مرکز شورا به عراق هستند. ما چگونه می‌توانستیم بپذیریم که یکی از اصول خدشه‌ناپذیر ائتلاف - یعنی ایمان به استقلال و نفی هر نوع وابستگی - پایمال شود؟ ما درمقابل [آیت‌الله] خمینی قد علم نکرده بودیم تا به خدمت صدام درآییم. این سازش، آن هم با رژیمی که با ایران در حال جنگ بود،... این دیگر تاکتیک مبارزه نبود، یک تنگ بود که به نظر من تا ابد بر پیشانی مجاهدین باقی خواهد ماند. سازش مجاهدین با حکومت صدام در عین حال جایی از این تفکر حاکم بر این سازمان بود که هدف هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند. ... این رویه و شیوه تفکر و عمل با دموکراسی و آزادی که هدف اصلی شورا را تشکیل می‌داد در تضاد آشفتنی‌ناپذیر قرار داشت، بنابراین طبیعی بود که ما از شورا خارج شدیم و حرکت مستقل خودمان را دنبال کردیم.

این سبک شناخته‌شده سازمان مجاهدین است که به محض کوچک‌ترین انتقادی که به آنها یا به شورا می‌شود، انتقادکنندگان را مورد شدیدترین حملات قرار می‌دهند. آنها را ضدانقلاب و جاسوس رژیم می‌خوانند و هزار و صد تهمت دیگر به آنها می‌زنند، که البته این تهمت‌ها کم و بیش نثار ما نیز شد. من به خاطر دارم که در همان اوایل تشکیل شورا بود، آقای حاج سیدجوادی در مقاله‌ای، انتقادی دوستانه به شورا کرده بودند. سازمان مجاهدین یک کامپاین [مبارزه] شدیدی علیه ایشان به راه انداخت و ایشان را متهم به همکاری با رژیم کرد. در یکی از جلسات شورا، من به رجوی گفتم که خوب اگر آدمی مثل سیدجوادی ضدانقلاب است، شما فکر می‌کنید که چند درصد از مردم جامعه ما جزو نیروهای انقلابی به‌شمار می‌روند؟! ایشان جواب دادند که آن را در هر مقطع زمانی ما تعیین خواهیم کرد و فکر می‌کنم که شما هم زمانی آن طرف گود قرار خواهید گرفت، (یعنی شخص من).

درک ما از شورا همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم جبهه‌ای بود متشکل از نیروها و نظریات گوناگون که همگی برای دستیابی به جامعه‌ای آزاد، مستقل و دموکراتیک مبارزه می‌کردند، مجاهدین این برداشت را نداشتند. استنباط آنها از شورا جریانی بود که محور اصلی آن را سازمان مجاهدین

تشکیل می‌دادند. محوری که سازمان‌ها و شخصیت‌های دیگر به دور آن گرد آمده بودند. ما هفته‌ها بلکه ماه‌ها در این زمینه بحث می‌کردیم تا این که سرانجام به صورت صوری روی یک سری اصول و مواد توافق کردیم، ولی در عمل مشاهده کردیم که مجاهدین هرگز به این اصول پای بند نبودند و به طور پنهان و آشکار هر چه خود می‌خواستند انجام می‌دادند. این اختلاف نظر هر روز آشکارتر می‌شد تا این که جریان عراق پیش آمد. قبلاً توضیح دادم که این مسئله یعنی مذاکرات پنهانی مجاهدین با حکومت صدام حسین، آن هم نه به نام سازمان خودشان، بلکه به نام شورا برای ما به هیچ وجه قابل تحمل نبود و ما تقریباً همزمان با آقای بنی‌صدر و حزب دموکرات کردستان، شورا را ترک کردیم.

سازمان مجاهدین می‌کوشید افراد را به خود وابسته کند. چه از نظر سیاسی و چه از نظر مالی. و این وابستگی باعث شد که عده‌ای به جای این که در خدمت آرمان‌های مشترکمان باشند، مستقیماً در خدمت مجاهدین درآیند. من میل ندارم اینجا اسم ببرم، افرادی بودند که سالیان سال در مبارزه برای دموکراسی در ایران به هر حال کوشش کرده بودند و برای من بسیار تعجب برانگیز بود که این افراد تا این حد حاضرند از آرمان‌های گذشته خود چشم‌پوشند و به دنباله‌روی از مجاهدین بپردازند. اینها سرنوشت رقت‌باری داشتند و هر بار به آنها می‌اندیشم، احساسی از ترحم همراه با تأسف از زبونی به من دست می‌دهد.

به نظر من اصولاً طرح این مسئله که مبارزه مسلحانه مقبول است یا نه، بحثی کاملاً بی‌مورد و انحرافی است. مبارزه مسلحانه، حتی زمانی هم که ضرورت پیدا کند، وسیله است و نه هدف، تاکتیک مبارزه است و نه استراتژی. نظر من به طور کلی بر این است که استفاده از این تاکتیک فقط زمانی مجاز است که هیچ راه دیگری برای رسیدن به هدف وجود نداشته باشد و آن هم در مرحله خاصی از تکامل جنبش مقاومت و نه در هر مرحله. خوشبختانه امروز در جامعه ما مردم بیدار شده‌اند و در تمام سطوح... جوانان، زنان، دانشجویان و دانش‌آموزان حتی در محافل اسلامی درگیری‌های عقیدتی و سیاسی روز به روز شدت می‌یابد. اگر این روند به همین سرعت ادامه پیدا کند، بهترین و مناسب‌ترین زمینه برای دموکراسی و آزادی به وجود می‌آید. هم‌اکنون ما شاهد به وجود آمدن نهادهایی مردمی در ایران هستیم و دقیقاً همین نهادها هستند که رفته‌رفته رشد می‌کنند و هسته‌های اصلی دموکراسی را به وجود می‌آورند. در این شرایط، مبارزه مسلحانه نه تنها کمکی به تکامل این روند نمی‌کند، بلکه برعکس آن را مختل خواهد کرد. بنابراین در حال حاضر به نظر من دست‌زدن به عملیات مسلحانه اقدامی ضدانقلابی است.

و اما این بحث عام اصلاً به آنچه مجاهدین مطرح می‌کنند ربطی ندارد. آنها در کشوری مستقر شده‌اند که هشت سال با ایران در جنگ بوده است... چند سال پیش صدام تشخیص داد که بد نیست از مجاهدین به عنوان مترسک علیه جمهوری اسلامی استفاده کند. لذا توپ و تانک در اختیار آنها گذاشت. آنها هم رفتند، چند کیلومتری داخل مرز ایران شدند، عده‌ای را کشتند و خود نیز تعدادی کشته دادند و دوباره فرار کردند آمدند و مجدداً به دامان صدام پناه بردند. این کار چه ربطی دارد به مبارزه مسلحانه، این را

می‌گویند مزدوری برای یک کشور بیگانه. نه از این طریق و نه از طریق عملیات تروریستی نمی‌شود به آزادی و دموکراسی رسید. به نظر من این عملیات... که معلوم نیست کدام یک از آنها از جانب مجاهدین... طرح ریزی شده است... در واقع به نفع ارتجاع حاکم است و به ضرر جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه مردم.

به باور من همه این اعمال به این خاطر است که جریان‌ها دو سه سال اخیر و تلاش مردم را برای باز کردن فضای سیاسی و همچنین بهبود روابط میان ایران و عراق، و ایران و آمریکا، مجموعه محاسبات مجاهدین را برهم زده است. آنها رفته‌رفته متوجه می‌شوند که دیگر چه در عرصه سیاست داخلی و چه در صحنه سیاست خارجی کسی نقشی به آنها واگذار نمی‌کند. آنها نه در کنار مردم‌اند و نه دیگر جزو خدمه... و از آنجا که شیفته قدرت‌اند، به جای این که برنامه‌ها و عملکرد خود را با واقعیات تطبیق دهند و از کجراهی که رفته‌اند بازگردند، سعی می‌کنند از طریق اکسیون‌های جنجالی و عملیات تروریستی لاقابل‌بقای سازمان و اعضای باقی‌مانده خود را حفظ کنند. غافل از این که با این شیوه کار عملاً در کنار عقب‌مانده‌ترین جناح ارتجاع حاکم قرار گرفته‌اند.

چه کسی می‌توانست تصور کند که مجاهدین، که در اوایل انقلاب در میان مردم از اعتبار والایی برخوردار بودند، روزی به این سرنوشت رقت‌بار دچار شوند. افسوس بر آن همه خون‌های بی‌گناهی که بیهوده ریخته شد، افسوس برای همه جوانی‌هایی که به عبث در این راه تلف شدند.

آقای کریم حقی:

بر خلاف امیدها و آرزوهای اولیه، شورای ملی مقاومت، نه تنها شورا، به معنای واقعی و کلاسیک آن نشد، و نتوانست نیروهای مخالف رژیم را حول یک محور گرد آورد، بلکه با سیاست‌های دافعه برانگیز خود به تفرقه مابین نیروهای اپوزیسیون دامن زد و با "تنها آلترناتیو" نامیدن خود، حیات و موجودیت سایر نیروها را که همانند شورائیان به مسائل نگاه نمی‌کردند نادیده گرفت.

امروز جز تعدادی انگشت‌شمار که به خاطر کرامات مالی مجاهدین تاب تحمل آورده‌اند، کس دیگری حلقه بر این در نمی‌زند. شورای ملی مقاومت از زمانی نامشروع شد که به عراق کوچید، و پیمان و اتحادی استراتژیک و پایدار با دیکتاتور عراق ایجاد کرد. رژیمی که جنگی تجاوزکارانه بر علیه ایران آغاز کرده و شهرهای ما را موشک‌باران می‌کرد، و میلیاردها دلار خسارت و خرابی به بار آورد. هزاران هزارتن از جوانان کشور ما را کشت و معلول کرده و در اعتراض به همین چرخش انحرافی بود که آقای بنی‌صدر صفوف شورا را ترک کرد.

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی از بین رفت که نیروهای ارتش آزادیبخش، دوش به دوش نیروهای عراقی علیه قوای ایرانی جنگیدند. مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی ریخت که در مقابل نمایشات بیمارگونه سربال انقلابات ایدئولوژیکی آقای مسعود رجوی هیچ گونه موضع مستقلاً نتوانست اتخاذ کند.

مشروعیت شورای ملی مقاومت و اعضای آن زمانی زیر علامت سؤال

رفت که خود را "تنها آلترناتیو" واقعی نامید و به غیر از خود هیچ نیروی سیاسی دگراندیش را برنتابید. انتقادات عمدتاً دوستانه و خیرخواهانه را با فحاشی و ترور شخصیتی پاسخ گفت. مرز بین دوست و دشمن را در هم ریخت و انتقادات اصلاحی و خیرخواهانه را تا مرز دشمنی‌های سازش‌ناپذیر تعمیق کرد.

شورای ملی مقاومت زمانی نامشروع شد که بساط زندان و شکنجه در عراق به راه افتاد. جوانانی که برای رزم با رژیم ... به بیابان‌های عراق روی آورده بودند در زندان‌های متعدد قرارگاه اشرف روح و جسمشان در هم کوبیده شد. کسانی که در میدان‌های رزم و نبرد با پاسداران جمهوری اسلامی هر لحظه آماده‌ی جان‌بازی و فداکاری بودند و از زندان‌های ... سرفراز و استوار بیرون آمده بودند، در زندان‌های شورای ملی مقاومت و مجاهدین از درون شکستند و خرد شدند. اخبار این اعمال غیرانسانی همه‌جا را پر کرد. ولی اعضای شورای ملی مقاومت آن را جو سازی‌های رژیم آخوندی جهت ضربه زدن به مقاومت مشروع و مردمی عنوان کردند.

آلری شورای ملی مقاومت از زمانی نامشروع شد که دوستان از بند رسته ما ده‌ها و ده‌ها نامه به اعضای شورای ملی مقاومت نوشته و از آنها طلب یاری و دادخواهی کردند. به کدام یک از این نامه‌ها پاسخ داده شد؟ کدام تحقیق مستقل و بی‌طرفانه‌ای از طرف اعضای شورای ملی مقاومت صورت گرفت؟

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی ریخت که از توده‌های مردم برید و راه رسیدن به قدرت را در جلب حمایت عوامل خارجی جست‌وجو کرد و چماقی شد جهت امتیاز گرفتن دول خارجی از رژیم جمهوری اسلامی.

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی از بین رفت و بی‌اعتبار شد که در ظرف ۲۰ سال گذشته هیچ کدام از اعضای آن در هیچ موردی، موضع مستقلی نتوانستند اتخاذ کنند. و به جز تأیید و صحنه گذاشتن بر خطوط کلی طرح شده از جانب سازمان مجاهدین نقش دیگری نداشتند.

ارتش آزادیبخش و شورای ملی مقاومت اسامی مستعار سازمان مجاهدین خلق ایران می‌باشند. و سازمان مجاهدین خلق ایران به تناسب شرایط سیاسی از این اسامی جهت پیشبرد مقاصد سیاسی خود بهره می‌برد. در شرایط کنونی و در کشورهای غربی، سازمان مجاهدین خلق ایران عمده فعالیت‌های سیاسی، دیپلماتیک، مالی و تبلیغی خود را تحت پوشش شورای ملی مقاومت انجام می‌دهد. شورایی که وجود خارجی ندارد.

آقای بابک امیرخسروی:

در بررسی عوامل شکست شورای ملی مقاومت معمولاً بلافاصله انگشت اتهام به سوی مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق دراز می‌شود. هژمون‌نویسم سازمان مجاهدین و روحیه ماجراجویی، اراده‌گرایی و قدرت‌طلبی او را عامل شکست شورا می‌دانند. ایراداتی که کاملاً بجاست و بی‌تردید شکست شورا را شتاب بخشید. و خیم‌تر از آن این که خود سازمان مجاهدین را به نابودی سوق داد و از اعتبار انداخت و به یک جریان بیگانه به منافع ملی مبدل ساخت. اما تمرکز بیش از حد روی این عامل ما را از تعمق درباره‌ی عوامل دیگر که شاید از لحاظ تجربه‌اندوژی اساسی‌تر باشد،

باز خواهد داشت.

به نظر من ترکیب عناصر متشکله شورا و تناقضات در دیدگاه‌ها و در خط‌مشی سیاسی، دیر یا زود به شکست شورای ملی مقاومت منجر می‌شد. تجمعی از سازمان‌ها در کنار شخصیت‌های منفرد، و یا وجود سازمان‌های بسیار پرتوان، همراه سازمان‌های چندنفری فاقد امکانات، اختلاف در مشی سیاسی، به نحوی که عده‌ای طرفدار مشی قهرآمیز و مسلحانه و برخی دیگر معتقد به پیکار سیاسی بودند. ملاحظه می‌شود که چنین جمع ضدین پایدار نمی‌ماند. اگر خطا نکنم شورای ملی مقاومت از آغاز، آلترناتیو جمهوری دموکراتیک با پسوند اسلامی را در برابر جمهوری اسلامی عرضه کرد. آقای رجوی هم از پیش رئیس دولت موقت تعیین شد! با این وصف اعضای شورا هژمونی سازمان مجاهدین خلق و رهبری مسعود رجوی را از آغاز پذیرفته بودند. اساساً هژمونی امر قدرت و نیرو و پیامد نفوذ این یا آن سازمان است که می‌تواند سیاسی باشد و یا متکی بر قدرت و امکانات. از این جهت هژمونی سازمان مجاهدین خلق در دل شورای ملی مقاومت از همان آغاز نهفته بود. منتها معایب و خصوصیات منفی و مخرب آقای رجوی آن را تا حد ابتدال تشدید می‌کرد و غیرقابل تحمل می‌نمود. اشکال اصلی چندان در هژمون بودن و یا نبودن این یا آن سازمان نیست. اشکال در آن بود که سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت از ابتدا ارزیابی درستی از جمهوری اسلامی و محبوبیت و اقتدار آیت‌الله خمینی و خط‌امامی‌ها نداشتند.

به باور من نبود یک ارزیابی درست از حاکمیت جمهوری اسلامی و فقدان یک سیاست واقع‌بینانه در قبال آن معضل اصلی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق به‌طور اخص در تمام طول فعالیت آن بود. این ساده‌کردن قضیه است که همه گناهان شکست شورا به دوش مسعود رجوی و خلقیات او و سازمان مجاهدین خلق انداخته شود. زیرا اگر اشکال همین بود، پس چرا سایر نیروها و شخصیت‌ها پس از جدانشدن از شورا نتوانستند خود جبهه‌ای تشکیل بدهند؟ پس چرا همه ما، حتی کسانی که در شورا نبودند، در راه تشکیل یک جبهه فراگیر ناکام ماندیم؟

آنچه مانع این کار و مایه شکست همه تلاش‌های جبهه‌ای است، این است که ما بر سر مشی سیاسی و سیاست‌گذاری واقعی در قبال جمهوری اسلامی اختلاف داریم و لنگ می‌زنیم.

به نظر من شورای ملی مقاومت از مقطعی که آقای بنی‌صدر و حزب دموکرات کردستان ایران، به گونه‌ی دو وزنه مقابل برای تعادل نسبی نیروها، از شورا جدا شدند، علت وجودی و رسالت خود را از دست داد. از این مقطع به بعد، شورا به‌واقع معادل سازمان مجاهدین و پوشش بی‌رنگ و رونق آن شد. لذا هر کس و هر نیرو به مقدار مدت زمانی که پس از این مقطع در شورا لنگان‌لنگان مانده است، بدهکار یک توضیح قانع‌کننده از رفتار خویش است.

